

نامه تکان دهنده یک تکاور قدیمی به تکاور جوان ارتش آمریکا

جنگ با تروریسم جنگ تو نیست!

♦ نویسنده: دروری قنبرگ | بر گردان سودابه قیصری |

♦ اگر می‌خواهی با خودت روراست باشی، نگذار جریان نژادپرستی کنونی تو را با خودش همراه کند. کار تو باید یا این‌ها باشد یا جنگ باشنده تا دوام بخشد به آن، هیچ وقت این را فراموش نکن.



احتمالا به تازگی از دبیرستان فارغ‌التحصیل شده‌ای و بدین‌شک تا حالا در «option ۴۰» ثبت‌نام کرده‌ای و تعیین شده که در «فرمانه آموزش تکاوران (RIF)» شلیک خواهی کرد. اگر بر نامه‌ی آموزشی با موفقیت عبور کنی، به‌طور حتم برای جنگ تحت نام «جنگ جهانی علیه ترور» اعزام و بخشی از چیزی خواهی شد که غالباً آن به‌معنای «توک نیره» بادی می‌شود. مدتی طولانی است که این جنگ جریان دارد. تصور کن: وقتی سال ۲۰۰۲ برای اولین بار به افغانستان اعزام شدی، فقط ۵ سال بود. حالا موهام کمی خاکستری شده، کمی لاغر شده‌ای و وزن و بچه دارم باور کن، سریع‌تر از آن که فکر کنی زمان می‌گذرد وقتی به سن خاصی رسیدی، نمی‌توانی به تصمیماتی که در جوانی گرفتی (یا به عبارتی برایت گرفته‌اند) فکر کنی. من این کار را کردم و یک روز تو هم این کار را خواهی کرد.

سال‌های خدمت در هنگ هفتاد و پنجام تکاور را به یاد می‌آورم و در دست‌حفظانی که تو خودت را غرق در جنگ می‌بینی، سعی می‌کنم چند نکته‌ای که به هیچ وجه در آاره سربازگیری از تنش با در قیام‌های از تنی هابودد به تو نخواند گفت و ممکن است روی تصمیم تو برای پیوستن به ارتش موثر باشد. برایت می‌نویسم. ممکن است تجربه من، جنگ را از زوایای که اصلان‌دیده‌ای به تو نشان دهد. تصویری که تو با دلیل مشابه هر باطلوب خاطر بودی یا یک فضیلت نادرست، یا نیاز به رویدادی سرنوشت‌ساز، یا پایان خواب‌های یک روز شکر بر جسته، وارد ارتش می‌شوی. شاید هنوز باور داری که آمریکا برای آزادی و دموکراسی در اطراف جهان می‌جنگد و خطر وجود «تروریست‌ها» واقعتاً دارد. ممکن است فکر کنی دفاع از کشور در مقابل تروریسم تنها کار منطقی برای امپراتوران است.

وقتی فراز است چنین تصویری ساخته شود، رساله وسیله تبلیغاتی بسیار قوی است. استیکرهای این واقعیت که به‌معنای یک غیر نظامی، امکان کشته شدن توسط بجای تو یا بیشتر از کشته شدن توسط یک تروریست است. امنیتان دارم نمی‌خواهی وقتی من ترس می‌شوی - و دلت می‌خواهد زندگی‌ات معنا و مفهومی داشته باشد و کار هایت مقبول و قابل ستایش باشد - از این روز هایت بشمیان شوی. مطمئنم دوست‌داری در هر کاری بهترین باشی و برای همین برای تکاور شدن انتخاب کرده‌ای. اشتباه نکن: اهمیت ندان اخبار در مورد تغییر مذهب و شخصیت‌های مختلف که آمریکا دارد یا آنها می‌جنگد چه می‌گردد و انگیزه واقعی پشت تغییر نام «عملیات» نظمی ما در اطراف جهان چیست، من و تو در جنگ مشابهی درگیریم.

باور من سخت‌است که تو ما را به چهار هضمین سال جنگ جهانی با ترور یا هر چیزی که حالا به آن می‌گویند، خنمون می‌شوی. نمی‌دانم می‌خواهد تو را به کاتلیک یا ۶۶۸ یا یک مذهبی نظامی امریکایی سراسر جهان بفرستد. در جنگ جهانی ما از چه ممکن است فکر کنی. ما در قابل فهم‌تر است و به‌ترغم دشمنانی که ریدادی آنها بسیار سخت‌است و تو را می‌فرستند که آنها را ببینی، چه القاعده (هرگز) یا القاعده در شبه جزیره عربستان، در مغرب (یا) یا طالبان، الشبیب در سوامالی یا ISIS یا حکومت اسلامی (ا.پ.ن) جبهه‌های با رژیم‌های پلید در سوریه باشد، هیچ‌کدام ندارد که نشود آن را ترک کرد.

سوال دارم: در کوفهم همی اینها کمی سخت‌است. آیا نشیبه باسنی‌ها منحل ما

هستند؟ آیا «سلام» سر جنگ داریم؟ آیا با ISIS (دانش) مخالفیم یا رژیم‌ها با ما در؟ تنها چیزی که اهمیت دارد این است که این گروه‌ها چه کشتی هستند، اما نقطه پنهانی وجود دارد که در سال‌های اخیر بسیار راحت نادیده گرفته شده است: اولین جنگ امریکایی افغانستان در سال ۱۹۸۰ (که محرک تشکیل هسته‌های القاعده شد)، سیاست‌های خارجی و نظامی ما نقش بسیار حیاتی در خلق کسانی داشتند که تو برای جنگ با آنها اعزام می‌شوی. زمانی که تو در یکی از سه گردان هنگ هفتاد و پنجام تکاور هستی، مرکز فرماندهی تمام تلاش‌ها را می‌کنند تا سیاست جهانی و همه مسائل خوبی که در سراسر بی‌نقصی اما روی می‌دهد را با اهمیت جلوه دهد و آنها را با بزرگترین مسائل اجتناب‌ناپذیر کند.

مسائلی مانند اسکین‌زنگش‌ها، تخت خواب‌هایی که خیلی خوب مرتب شده‌اند، تیراندازی در گروه‌های مترکیم در میدان تیر و ارتباط با تکنولوژی که سمت راست و چپ تو ایستاده‌اند.

در چنین شرایطی، سخت‌است - این را خوب می‌دانم - اما غیر ممکن نیست که به خاطر داشته باشی، اعمال تو در ارتش از هر چه که روی روی توست با در هر لحظه در دید اسلحه تو قرار می‌گیرد، فراتر است. عملیات نظامی ما در سراسر جهان - که به‌زودی تو هم جزئی از آن خواهی بود - همه‌نوع و گوناگون منتهی را ایجاد کرده است. به این راه خاص فکر کن، من در سال ۲۰۰۲ در پاسخ به واکنش‌های منفی که در اولین جنگ افغانستان به وجود آمده، به آن اعزام شده‌ام و تو برای برخورد به آنها می‌مانی و روایت‌های کمی به آن جاسوس‌ها خواهی شد.

من این نامه را به امید برای تو می‌نویسم که روایت من از جنگ، تصویر بزرگتری را به تو نشان دهد.

بگذار با اولین روزم «هر شغل» شروع کنیم به یاد می‌آورم که کوله بزرگت را با کنار تخت خواب کمپانی چارلی روی زمین گذاشتی و تقریباً با لاف‌های اتاق گروهبان شسته‌ها خوانده شده به سرعت از میان راهرویی تمیز و رنگ شده دویدم. علامت شش‌ساعتی که شلیک شبیه علامت مرگ در دزدان دریایی بود و نقش قرمز و مشکی گردان نیز زیر آن قرار داشت، راهرو را تحت‌شعاع قرار می‌داد. علامت شش‌ساعتی طلوری اوپوز بود گویی تبلوئی از صحنه خانه اشیاع را روی دیوار سیمانی آتشی گروهبان می‌دید. به‌ظن من می‌رسید، وقتی با غرق بوی پیشانی، جلوی در انقباض با سر و صدا خوردار ایستادم و تا جویش را جلب کنم، از قبل مرآه‌مانا می‌کردم.

«زاد، قنبرگ! اسرای چه اینجایی؟ فکر می‌کنی چرا باید تکاور شوی؟»

جملات را با لحنی پر از شک و بدگمانی گفت. لرزیدم، بعد از آن که با قیصل و قل زاده با تمام دارایی‌ام از آنکوس پیاده‌شدم، از وسیع جلوی خوابگاه سربازان کمپانی زد شدم و از سه ردیف بله تا خانه خنیدم پرزورم، در مقابل چنین سوالی می‌موت مقدم بسا تأخیر جواب دادم: «اوم می‌خواهم از یک یازده سیمتبر دیگر جلوگیری کنم، گروه‌ها...» گفتار من شیبه‌سوال بود چون با لاف‌ها گفت:

«حفظ یک پاسخ به چیزی که از تو پرسیدم وجود دارد. پسر هو این است: می‌خواهی خون گرم فرزند دشمن، از بی‌جهت بپسینی؟» فریفته جواز نظامی، چند ردیف از پوشه‌های قطور روی میز و مکتب‌هاش در افغانستان شده بودم. با صدای بلند و گام‌های خالی از احساس - به نظرم خودم که این طور آمد - گفتم: «هر هایت شد، گروه‌ها!»

♦ ادامه مطلب را در صفحه ۱۰ بخوانید